ختم ولایت و خاتم الاولیاء

<"xml encoding="UTF-8?>

یکی از مهمترین مباحث در ولایت‌به ویژه از دیدگاه عرفانی مبحث "ختم ولایت" است که هنوز هم معرکه آرای اهل ذوق و صاحبنظران در عرفان می‌باشد. جهت روشن شدن بحث مقدمتا به بررسی اجمالی ولایت و معنای آن پرداخته و سپس خاتم ولایت و اقسام آن، ختم و اقسام آن و صفات هر یك را مورد تامل قرار می‌دهیم:
ولایت از معدود کلماتی است که در قرآن و احادیث در معانی مختلفی بکار رفته است. با توجه به موارد استعمال قرآنی ، ولایت را می‌توان چنین معنا کرد: ولایت عبارت است از سرپرستی و مالکیتی که باعث نوع خاصی از تصرف و تدبیر می‌شود. برترین مرتبه این ولایت از آن حق - "جل جلاله" - است که مالك حقیقی و مدبر واقعی هر چیزی است (1) ;بلکه صاحب مطلق چنین ولایتی همانا پروردگار متعال است و سایر ولایات در واقع از تجلیات آن ولایت مطلقه الهی می‌باشد که به اذن او، بر صاحبان آن افاضه شده است. از این رو در نزد شیعه ولایتی معتبر است که به اذن حق و منسوب به او باشد; زیرا همانطور که گفته شد، فقط حق تعالی ما لك واقعی و حاکم بر جهان هستی است و فقط او شایسته خطاب ولی، حاکم ، سلطان و مالك است و احدی در عرض او حتی بر نفس خود، ولایت و سلطنت ندارد. چون حق تعالی مبرا از مجانست مخلوقات است، خلفا و نمایندگانی را برای تربیت مملوکان و عبیدش منصوب فرموده و اطاعت ایشان را واجب گردانیده است. لذا ولایت‌به اذن او برای رسول الله«صلی الله علیه وآله» و برخی از مومنان نیز ثابت گردید; چنانکه در آیه شریفه قرآن بدان اشاره شده است:
"انما ولیکم الله و رسوله و الذین امنوا الذین یقیمون الصلاة و یؤتون الزکاة و هم راکعون. (2) در این آیه ولایت الهی به ترتیب منحصر به سه فرد است:
الف - حضرت حق (جل جلاله)
ب - حضرت رسول اکرم«صلی الله علیه وآله»
ج - مؤمنان
در عرفان نیز ولایت‌به عنوان یکی از ارکان و محورهای اصلی، مورد بحث و بررسی عرفای بزرگ از جمله ابن عربی قرار گرفته است. بعقیده او ولایت کمالی است ازلی و ابدی که سرآغاز جمله کمالات است; زیرا در نظر وی غایت کمالات انسانی رسالت و بعد نبوت است که آنها نیز خود مرتبه‌ای از مراتب ولایتند و بدین جهت او ولایت را ملك عام و محیطی می‌داند که شامل نبوت و رسالت می‌باشد. اما اینها خود دو امانت الهی و وظیفه اجتماعی برای شخص رسول و نبی هستند که محدوده آن همین عالم عین و شهادت است; در حالی که ولایت که باطن این دوست همواره باقی است و در واقع رسول و نبی بواسطه این جنبه است که در دنیا و آخرت دارای کمال و برتری بر سایر انسانها می‌باشند.
صاحب واقعی تمامی ولایتها و نبوتها و رسالتها در نظر ابن عربی و سایر مشایخ عرفا تنها یك حقیقت است; همان که آغاز و غایت آفرینش است، حقیقتی که کاملترین مظهر و مجلای حضرت حق، متحقق به جمیع اسماء الهی و واسطه در فیض به ماسواست‌یعنی همان حقیقت محمدی«صلی الله علیه وآله».
توضیح اینکه در صحف کریمه اهل تحقیق محقق‌است که صادر نخستین نفس رحمانی است و آن اصل اصول و

هیولای عوالم غیر متناهی و ماده تعینات است و از آن تعبیر به تجلی ساری و رق منشور و وجود منبسط و نور مرشوش نیز می‌کنند.
نفس رحمانی را حقیقت محمدی نیز گویند; زیرا نفس اعدل امزجه که نفس مکتفیه است‌به حسب صعود و ارتفاع درجات و اعتلای مقامات عدیل صادر اول می‌گردد. بلکه فراتر از عدیل مذکور، اتحاد وجودی با وجود منبسط می‌یابد و در این مقام جمیع کلمات وجودیه، شؤون حقیقت او می‌گردند.
ابن عربی در باب یکصد و نود و هشتم فتوحات مکیه که در معرفت نفس و اسرار آن است در این مطلب می‌فرماید:
"الموجودات هی کلمات الله التی لا تنفد کما فی قوله تعالی "قل لو کان البحر " و قال تعالی فی حق عیسی "و کلمته القاها الی مریم (4) " و هو عیسی فلهذا قلنا ان الموجودات کلمات الله الی ان قال: و جعل النطق فی الانسان علی اتم الوجوه، فجعل ثمانیة و عشرین مقطعا للنفس یظهر فی کل مقطع حرفا معینا هو غیر الآخر، ما هو عینه مع کونه لیس غیر النفس. فالعین واحدة من حیث انما نفس، و کثیرة من حیث المقاطع."مراد از سریان ولایت در السنه اهل تحقیق، همین سریان وجود منبسط و نفس رحمانی و فیض مقدس است; چنان که فرموده‌اند: وجود و حیات جمیع موجودات به مقتضای قوله تعالی: "و من الماء کل شیء حی (5) " سریان ماء ولایت‌یعنی نفس رحمانی است که به منزلت هیولی و به مثابت ماده ساری در جمیع موجودات است.
اهل تحقیق همگی بر مبنای وحدت شخصی وجود بر این عقیده راسخند که مراتب تمامی موجودات در قوس نزول از تعینات نفس رحمانی و حقیقت ولایت است و در قوس صعود حقیقت انسان کامل دارای جمیع مظاهر و جامع جمیع مراتب است.
حقیقت محمدیه که اولین تعین و نخستین مظهر حق است، در مراتب غیب و شهادت نزول کرده و در هر مرتبه‌ای بنابر مقتضیات آن مرتبه ظهور نموده و ولایت‌خود را تحقق می‌دهد; در مرتبه اسما و صفات الهی با انبا از غیب و رفع تخاصم در قالب حقیقت اسم اعظم، در عالم ارواح بواسطه روح محمدی«صلی الله علیه وآله» و در مرتبه شهادت نیز در صورت نبیی از انبیا، از آدم تا عیسی «علیه السلام»، و بالاخره در چهره کاملترین مظهر خود یعنی حضرت ختمی مرتبت«صلی الله علیه وآله» ظهور نموده و بدین ترتیب ختم تمامی این نبوات و ولایات را می‌نماید; اما علیرغم آنکه خود صاحب تمامی این ولایات است چون به کسوت نبوت و رسالت در این عالم ظاهر می‌گردد و اینها مانع از ظهور جنبه ولایت وی می‌باشند بدین جهت ظهور ولایت او در قالب اولیای امتش محقق می‌گردد. (6)

خاتم و ختم:
مقصود از خاتم کسی است که به نهایت کمال رسیده و جامع تمامی مقامات گردیده است (7) .این اصطلاح در شرع و عرفان در مورد دو امر نبوت و ولایت‌بکار رفته است. خاتم نبوت کسی است که حق تعالی نبوت را به او ختم نموده و آن پیامبر اکرم«صلی الله علیه وآله» است، که آیه 40 سوره احزاب "ولکن رسول الله و خاتم‌النبیین (8) نیز تصریح بر همین معنا دارد; اما خاتم ولایت کسی است که صلاح دین و آخرت توسط او به نهایت کمال رسیده و نظام جهان به مرگ او مختل می‌گردد. (9) همانطور که ولایت‌بر دو قسم است، ختم نیز بر دو قسم می‌باشد:
1- ختم ولایت عامه یا مطلقه

2- ختم ولایت‌خاصه

چون نبوت ظهور ولایت است پس هر چه دایره نبوت عامتر باشد، دلیل بر شمول دایره ولایت‌خواهد بود و چون نبوت مطلقه از آن حضرت رسول«صلی الله علیه وآله» بود پس ولایت مطلقه نیز از آن حضرتش است و همانطور که نبوت جمیع انبیا، از آدم تا عیسی«علیه السلام» از مراتب و شؤون نبوت محمدی«صلی الله علیه وآله» بود پس ولایت ایشان که باطن نبوتشان می‌باشد نیز از مراتب و شؤون ولایت محمدی«صلی الله علیه وآله» است، و چون نبوت ایشان مانع از ظهور ولایتشان بود و ظهور این ولایت آنها در امت محمدی«صلی الله علیه وآله» است پس ختم آن نیز بدست ولیی از اولیای این امت‌خواهد بود.

مقصود از ختم خاص همان ختم ولایت‌محمدی«صلی الله علیه وآله» است و خاتم ولایت‌محمدی«صلی الله علیه وآله»- همانطورکه ازنام آن مشخص‌است - ولایت‌اولیای محمدی را ختم‌می‌نماید و او کسی است که بر قلب حضرت رسول اکرم«صلی الله علیه وآله» می‌باشد.

مرحوم آقا محمد رضا قمشه‌ای ختم خاص را چنین تعریف می‌نماید:

"مراد از خاتم الاولیاء کسی است که صاحب عالی‌ترین مراتب‌ولایت و نهایت درجه قرب باشد به گونه‌ای که نزدیك تر از او به خداوند متعال کسی نباشد. (10)

حال با توجه به این مطلب که نزدیکترین مظهر به حقیقت مقدس محمدی همانا حقیقت مظهر علوی است که در وجود مقدس حضرت علی«علیه السلام» و فرزندان مطهرش - که قدوه و پیشوای آدم عالم هستند - تبلور یافته است، لذا کسی جز حضرت امیر مؤمنان علی«علیه السلام» شایستگی آن را ندارد که خاتم ولایت مطلقه محمدیه باشد خصوصا با توجه به این که این معنا در احادیث نبوی حتی از طریق اهل سنت، نیز وارد شده است که تعداد آنها کم هم نیست و ما در اینجا به حسب اختصار به ذکر فقط چند نمونه از آنها اکتفا می‌کنیم:

1- قال رسول الله«صلی الله علیه وآله»: "کنت انا و علی نورا بین یدی الله عز و جل قبل ان یخلق آدم باربعة عشر الف عام فلما خلق آدم قسم ذلك فیه و جعله جزئین فجزء انا و جزء علی". (11) حضرت رسول«صلی الله علیه وآله» فرمودند: "من و علی نوری در برابر حضرت حق "عزوجل " بودیم چهارده هزار سال قبل از آن که آدم آفریده شود پس چون آدم خلق شد خداوند این نور را قسمت کرد و آن را دو جزء نمود جزئی را من و جزئی را علی قرار داد .

2- قال رسول الله«صلی الله علیه وآله»: "خلقت انا و علی من نور واحد قبل ان یخلق الله آدم باربعة الالف عام فلما خلق الله آدم رکب ذلك النور فی صلبه فلم یزل شیئا واحدا حتی افترقنا فی صلب عبدالمطلب، ففی النبوة و فی علی الوصیة (12) ." از حضرت رسول«صلی الله علیه وآله» مروی است که فرمود: من و علی از یك نور و یك حقیقت آفریده شدیم چهار هزار سال قبل از آنکه خداوند آدم«علیه السلام» را بیافریند. چون خداوند آدم«علیه السلام» را آفرید آن نور را در صلب وی قرار داد و پیوسته این نور در اصلاب گذشته همینطور یگانه بود تا آنکه در صلب عبدالمطلب از هم جدا شدیم پس نبوت در من و وصایت در علی قرار گرفت.

3- عن علی «علیه السلام» قال: قال رسول الله«صلی الله علیه وآله» یا علی خلقنی‌الله و خلقك من نوره، فلما خلق آدم«علیه السلام» اودع ذلك النور فی صلبه فلم نزل انا و انت‌شیئا واحدا، ثم افترقنا فی صلب عبدالمطلب، ففی النبوة و الرسالة، وفیك الوصیة و الامامة (13) .حدیث فوق از حضرت علی«علیه السلام» است که از قول حضرت رسول«صلی الله علیه وآله» می‌فرماید: "ای علی خداوند من و تو را از نور خود آفرید و چون آدم«علیه السلام» را آفرید این نور را در صلب او به ودیعه قرار داد و پیوسته من و تو نور واحدی بودیم تا اینکه در صلب

عبدالمطلب از یکدیگر جدا شدیم، پس در من نبوت و رسالت و در تو وصایت و امامت نهاده شد." احادیث فوق بوضوح علاوه بر نزدیکی این دو حقیقت مقدس از اتحاد آن دو حکایت می‌کند و اگر دقت‌شود هر یك از آنها به ترتیب از حیث مدلول بر دیگری برتری دارند; زیرا حدیث اول یگانگی این دو حقیقت را تا ظهور آدم بیان می‌نماید که پس از خلق آن حضرت این دو حقیقت مقدس از یکدیگر جدا می‌شوند; اما حدیث دوم اتحاد نوری این دو بزرگوار را تا حضرت عبدالمطلب بیان می‌کند و این بدین معناست که همانطور که حقیقت محمدی«صلی الله علیه وآله» دارای ولایت و نبوت مطلقه بود - به گونه‌ای که ولایت و نبوت جمیع انبیا و اولیا جلوه‌ای از انوار ولایت آن حقیقت مقدس بود - به جهت اتحاد مذکور نیز آن حضرت دارای مقام ولایت و نبوت مطلقه است; بطوری که ولایت و نبوت تمامی انبیا و اولیا، شعاعی از خورشید تابناك ولایت آن حقیقت مطهر است، همچنانکه در روایت آمده است:

"بعث علی مع کل نبی سرا و معی جهرا."

این دو حقیقت مقدس همواره در جمیع کمالات شریك بوده‌اند تا آنکه پس از افتراق در صلب عبدالمطلب یکی صاحب مقام نبوت و دیگری دارای مرتبه وصایت گردیده است و شاهد بر این معنا قول رسول اکرم«صلی الله علیه وآله» است که فرمود:

"لولا انی خاتم‌الانبیاء لکنت‌شریکا فی النبوة، فان لم تکن نبیا فانك وصی نبی و وارثه، بل انت‌سید الاوصیاء و امام الاتقیاء." (14) جالب توجه است که این سخنان در کتب اهل سنت هم نقل شده است:

"قال رسول الله«صلی الله علیه وآله»: علی منی بمنزلة راسی من بدنی." (15) " قال النبی«صلی الله علیه وآله» لعلی: انت منی وانا منك." (16) پس مطابق آنچه بیان شد صاحب ولایت مطلقه الهی، حقیقت علوی«علیه السلام» است، همانگونه که صاحب مقام نبوت مطلقه الهی حقیقت محمدی است. این معنا با بیان قبلی ما که خاتم ولایت مطلقه الهی خود حقیقت محمدی«صلی الله علیه وآله» است منافاتی ندارد; زیرا همانطور که در احادیث نور مشاهده شد ایشان حقیقت واحدی بوده‌اند که در هنگام ظهور در این عالم که عالم ظاهر و شهادت است از یکدیگر جدا و در دو قالب متفاوت ظاهر گردیده‌اند.

ائمه اطهار«علیهم السلام» نور واحد هستند که در راس (17) ایشان حضرت علی«علیه السلام» وصی و ولی حضرت رسول اکرم«صلی الله علیه وآله» و بعد از ایشان سایر ائمه«علیهم السلام» دارای این مقام می‌باشند، تا حضرت مهدی«عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف» که آخرین ایشان و خاتم ولایت جزئیه (خاصه) آن حضرت است. در انتها به ذکر دو روایت جهت تایید ولایت‌باقی ائمه«علیهم السلام» تبرك می‌جوییم:

1) اتحاد نوری ائمه«علیهم السلام» با حقیقت محمدی«صلی الله علیه وآله» به تصریح روایات بسیاری که از سنی و شیعه وارد شده است: قال الله تعالی : "یا محمد انی خلقتك و خلقت علیا و فاطمة و الحسن و الحسین و الائمة من ولده نورا من نوری و عرضت ولایتکم علی اهل السماوات و الارض، فمن قبلها کان عندی من المؤمنین و جحدها کان عندی من‌الکافرین. یامحمد لوان عبدا من عبیدی عبدنی حتی ینقطع و یصیر کالشن البالی ثم اتانی جاحدا لولایتکم ما غفرت له حتی یقرب بولایتکم... ." (18) حدیث فوق از احادیث معراجی است که حق تعالی خطاب به حضرت رسول«صلی الله علیه وآله» می‌فرماید: ای محمد! من تو و علی، فاطمه، حسن، حسین و ائمه نسل حسین را از نور خود آفریدم و ولایت‌شما را بر اهل آسمانها و زمین عرضه داشتم; پس هر کس آن را بپذیرد، در پیشگاه من از مومنان بشمار می‌آید و هر کس آن را انکار کند، نزد من از کافران محسوب می‌گردد. ای محمد! اگر بنده‌ای از بندگانم سر برآستان عبودیت من بساید تا بدانجا که جسمش فرسوده و نزار شود سپس در حالتی

نزد من آید که منکر ولایت‌شما باشد، هرگز او را نخواهم آمرزید تا آنکه به ولایت‌شما اقرار کند...
همان طور که در حدیث مذکور مشاهده می‌شود حضرت حق - جلت عظمته - نه‌تنها حقیقت محمدی و حقیقت علوی، بلکه جمیع ائمه«علیهم السلام» را از نور خود آفریده و ولایت ایشان را نیز در عرض ولایت آن دو حقیقت مقدس قرار داده است و آن را چنان ارج می‌نهد که ایمان و کفر را دایر مدار آن می‌داند.
بنابر این ایشان نیز مانند حقیقت علوی به حکم اتحاد نوری که با حقیقت محمدی«صلی الله علیه وآله» دارند در تمامی فضایل جز نبوت، با آن حضرت شریك هستند، یعنی مانند او صاحب اسم اعظم الهی و دارای "جوامع الکلم" و سایر مناقب می‌باشند. بدین لحاظ ایشان تنها شایستگان منصب ختم ولایتند که در وجود مبارك حضرت بقیة الله الاعظم«عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف» ظهور و بروزی تام دارد.
2) اطلاق وصی بر ایشان که به حکم "کل وصی ولی و لا عکس" ولایتشان نیز ثابت می‌شود:
قال رسول الله «صلی الله علیه وآله»: "قلت‌یا رب و من اوصیائی؟ فنودیت: یا محمد اوصیاؤك المکتوبون علی ساق عرشی، فنظرت و انابین یدی ربی جل جلاله الی ساق العرش فرایت اثنی عشر نورا، فی کل نور سطر اخضر علیه اسم وصی من اوصیائی، اولهم علی بن ابی طالب، و اخرهم مهدی امتی. فقلت: یا رب هولاء اوصیائی من بعدی؟ فنودیت: یا محمد هولاء اولیائی و اوصیائی و اصفیائی و حججی بعدك علی بریتی و هم اوصیاؤك و خلفاؤك و خیر خلقی بعدك... (19) حدیث فوق نیز از احادیث معراجی است و همان طور که ملاحظه می‌شود تعداد اوصیای حضرت ختمی مرتبت«صلی الله علیه وآله» را دوازده تن ذکر نموده است که اول ایشان حضرت علی ابن ابی‌طالب«علیه السلام» و آخرین ایشان حضرت مهدی«عجل الله تعالی فرجه‌الشریف» است و وقتی حضرت رسول«صلی الله علیه وآله» سؤال می‌کنند که آیا ایشان اوصیای بعد از من هستند؟ از جانب حق ندا می‌رسد که ای محمد اینها اولیا، اوصیا، برگزیدگان و حجتهای من بعد از تو برای مردمند.
همچنین آنها اوصیا و جانشینان تو و بهترین مخلوقات من بعد از تو می‌باشند.

پاورقی ها:
1) مرحوم علامه طباطبایی در المیزان ذیل آیه "انت‌ولی فی الدنیا و الآخرة (یوسف ،101)، ولایت الهی را چنین معنا می‌کند: ولایت‌حق یعنی قائم بودن او بر هر چیز و به ذات و صفات و افعال هر چیز که خود ناشی است از اینکه او هر چیزی را ایجاد کرده و از کتم عدم به ظهور وجود آورده است..."
2) مائده، 55
3) کهف ، 109
4) نساء، 171
5) انبیاء،30
6) حسن زاده آملی: انسان کامل در نهج البلاغه، ص 201-206
7) ر.ك: کاشانی : الاصطلاحات الصوفیه، ص 159
8) خاتم (به فتح تاء و کسر آن) غیر از معانی دیگری که دارند، هر دو به معنای آخر هر چیز و پایان آن نیز می‌باشند. در اقرب و قاموس خاتم (به فتح و کسر) به معنای انگشتر، آخر قوم، عاقبت‌شی و غیره و در کشاف و تفسیر بیضاوی به معنای آخر الانبیاء آمده است. (قاموس قرآن 2/226)
علامه طباطبایی در ذیل آیه شریفه فوق می‌فرماید: مراد از خاتم النبیین بودن آن حضرت این است که نبوت به او

ختم شده و بعد او دیگر نبیی نخواهد بود... رسول عبارت از کسی است که حامل رسالتی از خدا به سوی مردم باشد و نبی آن کسی است که حامل خبری از غیب باشد و آن غیب عبارت از دین و حقایق آن است و لازمه این حرف آن است که وقتی نبوتی بعد از رسول خدا«صلی الله علیه وآله» نباشد، رسالتی هم وجود نداشته باشد; چون رسالتخود یکی از اخبار و انباء غیب است.

وقتی بنا باشد انباء غیب منقطع شود و دیگر نبوت و نبیی نباشد، قهرا رسالتی هم نخواهد بود. از اینجا معلوم می‌شود که چون رسول خدا«صلی الله علیه وآله» خاتم النبیین است پس خاتم الرسل هم خواهد بود.(المیزان ج 32، ص200)

9) کاشانی : همان منبع ، ص 159

10) قمشه‌ای: تعلیقات بر فصوص، ص 64

11) ابن ابی الحدید: شرح نهج البلاغه، ج 2، ص450 و نیز با کمی تغییر در خوارزمی: مناقب ص88; قندوزی: ینابیع المؤدة، ص 314; هبة الله شافعی: تاریخ ابن عساکر، ج 1، ص 152; احمد بن حنبل: مناقب، ج 1، ص 479

12) قندوزی: ینابیع المودة، ص 256

13) همان منبع، ص 256-314 ; ابن مغازلی: مناقب ص 88; ابن ابی الحدید: شرح نهج البلاغه، ج9، ص 171

14) قندوزی : همان منبع، ص 80

15) محب الدین طبری شافعی: الریاض النضره، ص 162; قندوزی: ینابیع المودة، ص 235; ابن حجر هیثمی: الصواعق المحرقه، ص 75

16) صحیح بخاری، ك 62 ب 9; صحیح ترمذی، ك46 ب 19و 20; مسند احمد، ج3، ص483; ابن ماجه: مقدمه، ب 11

17) از امام محمدباقر«علیه السلام» نقل شده است: "... علی افضلنا و اولنا و خیرنا بعد النبی«صلی الله علیه وآله»";ر.ك: تفسیرمجمع‌البیان،ج3، ص301

18) حموی: فرائد السمطین،ج 2، ص 319-320 ; الجواهر السنیه، ص 312 - 313; شیخ طوسی: الغیبة، ص 95; ابن طاووس: طرائف ، ص 3171; مجلسی:

بحارالانوار ، ج 36، ص 261-263; بحرانی: غایه المرام، ص 194; اصفهانی - محمدتقی: مکیال المکارم ، ج1، 566; صافی: منتخب الاثر، ص 116-117; ابن عیاش: مقتضب الاثر، ص 77

19) قندوزی: همان منبع، ص 486; صدوق کمال الدین: ج 1، ص 254; مجلسی: همان منبع، ج26، ص 337